اطلاعات Ettelaat Newspaper ۱۳۰۵
*چهارشنبه ۱۳ دی ۱۴۰۲*۲۰ جمادی الثانی ۱۴۴۵
*۳ ژانویه ۲۰۲۴* سال نودوهشتم * شماره ۲۸۵۷۴
ettelaat.com ettelaatonline

گزارش اجتماعی

# نکوداشت یک عمر فعالیت مطبوعاتی و فرهنگی جلال رفیع

مراسم نکوداشت نیم قرن خدمات فرهنگی-رسانه‌ای فرزانه فروتن و روزنامه‌نگار ادیب، جلال رفیع صبح دیروز در مؤسسه اطلاعات برگزار شد. در این آیین تجلیل از پیشکسوت اهل قلم که با همراهی شخصیت های فرهنگی، رسانه‌ای و سیاسی رقم خورد، تنی چند از همکاران و یاران جلال رفیع درباره ابعاد مختلف شخصیت و اندیشه و منش او صحبت کردند. در ادامه گزارش مشروح این مراسم ارائه می شود:

عکس: احسان کاظملو

## سید عباس صالحی: جلال شخصیتی چندساحتی دارد

در آغاز این مراسم، دکتر سید عباس صالحی نماینده ولی فقیه و سرپرست مؤسسه اطلاعات ضمن خوشامدگویی به حضار گفت: عذرخواهی ویژه‌ای دارم از برادر مکرم و فرزانه جناب آقای جلال رفیع که انواع معاملات فضولی را در فقه خوانده بودیم؛ بیع فضولی، اجاره فضولی، ولی نکوداشت فضولی نداشتیم که امروز آن را برای آقای رفیع اجرا کردیم، زیرا ایشان خیلی از این اتفاق پرهیز داشت.

از سال گذشته که به مؤسسه اطلاعات آمدم، بحث صدمین سال انتشار روزنامه مطرح شد و این که اطلاعات، نیازمند بازخوانی و بازنمایی گذشته خودش است اما با نگاه تحلیلی و تدارک کارهایی که باید انجام داد. دوستان مؤسسه درباره دیرکرد این اتفاق، عذر موجه زنده یاد مرحوم دعایی را مطرح می کردند که از نظر ایشان درست نبود که خودمان جلسه برگزار کنیم و از خود تعریف کنیم و بدیهی است که روحیه فروتنی و نجابت ذاتی و خلق خلیق نبوی دعایی چنین اقتضایی هم داشت. اما چون تازه وارد و میهمان جمع بودم، آن عذر نبود. بنابراین کار با قدرشناسی از گذشته مؤسسه و پیشکسوتان آن شروع شد و اولین جلسه، پارسال برای قدردانی از زحمات و خدمات آقای حجتی کرمانی برگزار شد و بعد از ایشان، پیشکسوت مؤسسه اطلاعات آقای جلال رفیع بود. در واقع به جهات مختلف آقا جلال، نماد و شناسنامه مؤسسه اطلاعات بعد از انقلاب است؛ از یک نظر به اعتبار اتکای فکری و روحی و معنوی که مرحوم دعایی به ایشان داشت؛ به گونه‌ای که اگر در جلسه‌ای آقا جلال نبود، مرحوم دعایی احساس خلأ و گمگشتگی می کرد و دنبال او می گشت. از نظر دیگر، نقطه وصل نسل های مختلف روزنامه اطلاعات بود و از جهتی، هم قلم جلال رفیع برای روزنامه اعتبار بود و هم قدم او؛ زیرا خیلی از اتفاقات به واسطه ایشان در مؤسسه اطلاعات رقم خورد، از جمله شروع مکتوبات گل آقا در روزنامه.

بدین لحاظ، دومین قدم برای گرامیداشت گذشته روزنامه اطلاعات، نکوداشت جلال رفیع بود که نمی پذیرفت.

از نبود آقا جلال به دلیل سفر ایشان به تربت برای رسیدگی به مادر عزیزشان، حسن استفاده شد و مقدمات این برنامه تدارک یافت و چند کتابی را که ایشان برای چاپ به مؤسسه سپرده بودند، آماده شد که امروز رونمایی شوند. به نویسندگان مختلف هم گفته شد درباره ایشان بنویسند اما لو ندهند که چنین جلسه‌ای قرار است برگزار شود و حدود ۵۰ مقاله و یادداشت درباره ایشان فراهم آمد که امروز در قالب کتاب ارج نامه، عرضه می شود.

کارها انجام شد و در شب تولد ایشان که همزمان با شب یلدا بود، آقا رضا رفیع به تربت حیدریه رفت تا بعد از برنامه خانوادگی، با هم به تهران برگردند و در طول مسیر برگشت، آرام آرام قرار این جلسه را به ایشان اطلاع دهد و چنین شد و آقا جلال در برابر عمل انجام شده قرار گرفت و به قول معروف راه پس و پیش نداشت و بالاخره این جلسه برگزار شد و از ایشان ممنونیم که محبت دوستان را با مهر و متانت پذیرفت و در خدمتشان هستیم.

امروز درباره آقای رفیع، چند نکته را از منظر و زاویه دید خودم مطرح میکنم. این که آقا جلال جامع اضدادی است که ایشان را متمایز کرده است و این ترکیب، در آدم های اندکی است و یکی از وجوه امتیاز انسان ها این است که چه قدر می توانند اضداد غیرمتعارف را در خودشان جمع کنند. بر همین اساس چند نکته را در میان می گذارم؛

نکته اول، آقای رفیع شخصی است شورمند و آگاهی بخش و آرمان خواه که می توانیم این تصویر را از ابتدای نوجوانی و دهه ۵۰ در نوشته های ایشان ببینیم. اما وقتی از نزدیک او را می بینیم با شخصیتی متین و آرام و آرامش بخش مواجه می شویم. معمولاً آدم هایی که پرشورند، متین و آرامش بخش نیستند اما این ترکیب دشوار در ایشان کاملا مشهود است.

نکته دوم این که آقای رفیع از دید من بی تردید یک نابغه فرهنگی است که از نوجوانی در حوزه های مختلف نویسندگی، شاعری، طنز، موسیقی، خوشنویسی و... فعالیت کرده است. در این باره به نقل از یکی از دوستان اشاره کنم که در تابستان سال ۵۴ یا ۵۵ در مشهد یکی از علمای مبارز تهران به منزل مقام معظم رهبری آمده بود و منزل ایشان یک پاتوق فکری- فرهنگی بود. رهبری، میزی در یک اتاق کوچک داشت که رویش پر از کتاب بود. این مهمان کتاب «ارتجاع مدرن و رسالت ما» از آقای رفیع را روی میز دید و آن را برداشت و ورق زد و تقریظ آقای خامنه‌ای بر آن کتاب را خواند که تعریف بلند و قابل توجهی بود. بعد یک لبخندی زد و از آقای خامنه‌ای پرسید نویسنده کتاب را می شناسید؟ و پاسخ شنید که نمی شناسم اما پیداست نویسنده دقیق و پخته‌ای است و کتابش هم استوار و جهت دار و خواندنی است. آن عالم مبارز دوباره پرسید: می دانید چند سال دارد؟ و پاسخ شنید که حتما میانسال است. پذیرفتنی نیست که چنین نویسنده‌ای، جوان باشد.

مهمان به آقای خامنه‌ای گفت: نه! ۲۰ سال بیشتر ندارد. الان هم در زندان است و پیش فلانی و فلانی دارد فلسفه و فقه و تفسیر می خواند و...

غرض از ذکر این خاطره، تأیید آن ادعا بود که آقا جلال نابغه فرهنگی است و این گزاره به هیچ روی، اغراق نیست.

اما این نبوغ و دانش گسترده جمع شده با فروتنی ذاتی. معمولا افراد نابغه از دیگران فاصله می گیرند و آنان را چیزی نمی شمارند، اما آقا جلال در بی ادعایی و فروتنی با وجود چنین نبوغ و لیاقت و خلاقیت و دانش گسترده، نمونه است.

نکته سومی که می خواهم درباره جمع اضداد در شخصیت آقا جلال رفیع بگویم این است که ایشان هم خوش سخن است، هم خوش لحن است، هم طناز. افراد محفل آرا معمولا پرحرفند؛ اما آقا جلال اهل تأمل است و سکوت و دقیق شنیدن. تا لازم نباشد وارد حرف نمی شود. این که آدم بتواند در عین این که قدرت ذاتی اش، شمع انجمن بودن و محفل آرایی است، اهل تأمل و سکوت و شنیدن هم باشد، یک توانایی وجودی می خواهد و راحت نیست.

آخرین نکته هم این که آقا جلال به لحاظ فکری (و نه جناحی)، مبناگرا و اصولگراست؛ معیار دارد و اصالت های خانوادگی اش به او جوهره‌ای داده است که زیگزاگ نرود. با این که افراد اهل مبنا معمولا در عمل سختگیر هستند ولی آقا جلال این اصول گرایی را با مدارای در عمل، تلفیق کرده است. معیارها و مبانی فکری و فرهنگی و ادبی دارد اما باعث نشده ارتباطاتش را خط کشی کند. او یک اصولگرای معرفتی اما در عین حال اهل مدارا و اهل تسامح است. او با موج ها این طرف و آن طرف نرفته، اما جریان ها را نادیده نگرفته و با آنان تعامل دارد.

از حضور در این محفل به عنوان شکرانه داشتن چنین شخصیتی در فرهنگ این سرزمین، بسیار خوشحالم و به خود می بالم.

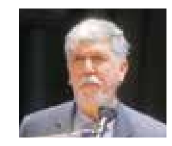
صالحی: جلال رفیع هم پرشور آرمان خواه است و هم متین و آرامش بخش و این ترکیب دشوار در ایشان کاملا مشهود است

## قاسم‌زاده: جلال با اخلاص قلم زده است

در ادامه این برنامه ابوالقاسم قاسم‌زاده، تحلیلگر و مشاور مؤسسه اطلاعات طی سخنانی گفت: از نهضت مشروطه تا امروز، بخش مهم و مستند گذر تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران را می توان در مسیر مطبوعات کشور جستجو کرد. اصحاب قلم در مطبوعات با گرایش های گوناگون فکری، همواره نقش آفرین بوده اند که نگارش آنان را می توان با گزاره «معرفت و اخلاص» محک زده، نقد و بررسی کرد. «معرفت» به اعتبار «دانش و وسعت آموخته ها»ی اصحاب قلم در مطبوعات و «اخلاص» به معنای چگونگی ظهور و بروز میراث قلم در آثار و نوشته ها که معرف شخصیت شان در چرخه زیستن است.

در این سیر تاریخی مطبوعات، شخصیت هایی را می بینید که اگرچه «معرفت» یا «دانش» دارند اما در تاریخ «نام نیک» را میراث نبردند و از وادی «اخلاص» طرد شده اند. شخصیت ها و نام آورانی نیز در تاریخ میهن ما وجود دارند که قهرمانان ملی اهل اندیشه و قلم خوانده می شوند.

همه شما با نام علامه دهخدا آشنایید. او در این سیر تاریخی «روزنامه نگار و قهرمان قلم» است که مدتی با نام مستعار «دخو» از قزوین بر نوشته خود امضاء می گذاشت. «دهخدا» که قهرمان «معرفت و اخلاص» در مسیر اندیشه و عمل بود، در تاریخ مطبوعات ایران جاودانه است.

شاگرد برجسته اش مرحوم دکتر محمد معین که بر اساس وصیت نامه علامه دهخدا مسئولیت تنظیم و نگارش «لغت نامه دهخدا» را داشت، می نویسد: در لحظات پایانی عمر استادم کنارش بودم. لحظاتی چشم باز می کرد و می بست. دیوان حافظ کنارش بود. نگاهی به من کرد و با آرامش و مهربانی خاصی گفت: معین برایم فالی بگیر. دیوان حافظ را به دست گرفتم و به نیت استادم بازکردم. این غزل خواجه بزرگوار آمد:

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس
زهر هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده‌ام که مپرس
بی تو در کلبه گدایی خویش
رنج هایی کشیده‌ام که مپرس...
همچو حافظ غریب در ره عشق
به مقامی رسیده‌ام که مپرس

اما تاریخ مطبوعات ما روزنامه نگارانی داشته که اگرچه دانش داشتند، به دور از «اخلاص» قلم زده اند، لاجرم هم به اصل معرفت که موهبت الهی است و هم به اهل اخلاص که برای خدمت به مردم قلم زدند، خیانت کردند و در چرخه حصار قدرت های حاکم چرخیدند و در افکار عمومی به قلم زنان مزدبگیر شهره شدند. تاریخ مطبوعات ما از صدر مشروطه تاکنون، به صحنه تئاتری می ماند که هم قهرمان ملی، آزادی خواه و عدالت خواه دارد و هم قلم به مزد.

در این ۳۰ سالی که با آقا جلال رفیع دوست و همنشین بوده ام، او و دوستانش در روزنامه اطلاعات با مدیریت روان شاد مرحوم دعایی عزیز همواره بر اساس «معرفت و اخلاص» برای آگاهی خوانندگان روزنامه قلم زدند. جلال رفیع هیچ گاه قلم را به نام و نان نفروخت و از حریت و قداست «قلم» که سوگند الهی است، حراست کرد. جلال رفیع و دوست و همراه نزدیک او زنده یاد مرحوم کیومرث صابری «گل آقا»ی روزنامه اطلاعات، در برهه هایی از گذر جمهوری اسلامی، کام خوانندگان را با «قلم طنز» شیرین میکردند. جلال رفیع در این ۳۰ سال، در باور من مصداق بارز عملی از کسی است همواره با «اخلاص» و بر اساس باورهایش قلم زده است.

در پایان از زبان همولایتی جلال رفیع، عطار نیشابوری، خطاب به او می خوانم:

آنچه می جویی نمی آید به دست
وز طلب یک لحاظ می نتوان نشست
تا مگر این درد ره پیشت برد
از وجود خویش بی خویشت برد

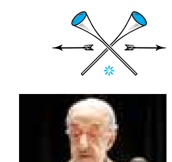
قاسم زاده: جلال رفیع هیچ گاه قلم را به نام و نان نفروخت و از حریت و قداست «قلم» که سوگند الهی است، حراست کرد

## رویا صدر: رفیع در طنز پس از انقلاب نقش دارد

رویا صدر، طنزپرداز نیز طی سخنانی به ویژگیهای طنزپردازانه جلال رفیع پرداخت. متن سخنان او به این شرح است: جلال رفیع در طنز بعد از انقلاب چهره مهمی است. او هم در رشد و شکل گیری جریان طنز بعد از انقلاب نقش دارد و هم در ترسیم محدوده خط قرمزهای طنز صاحب نظر و اثر است و هم در طنزنویسی، صاحب سبک.

رفیع نگاهش به مناسبات سیاسی، اجتماعی و فکری جامعه ما، نگاهی از درون و همراه با درک پیچیدگی های آن است و حاصل این شناخت، آشنایی با حساسیت ها و تبیین محدوده کار طنز است، چه در مقام طنزنویس و چه در مقام تبیین کننده خط قرمزهای طنز.

مقاله مهم «آیا استفاده طنزآمیز از آیات و روایات جایز است؟» که در سالنامه گل آقا منتشر کرد، جزو معدود منابع پژوهشی است که در ارتباط با محدوده برخورد طنز با مقدسات نوشته شده است؛ مقاله‌ای که او در آن با استناد به نمونه های متعددی از آیات، روایات، متون دینی و گفته ها و نوشته های معتقدین و پای بندان به شرع نشان داد که تحت شرایطی می توان حتی از آیات و روایات دینی هم در مقام «طنز» بهره گرفت. در آن مقاله آمده است: «قرآن کریم را به طنز گرفتن چیزی است و استفاده تلمیحی از قرآن کریم برای طنز نوشتن و مایه‌ای برای افزایش غنا و زیبایی اثر طنز چیز دیگری است. اگر بنا بود هر نوع کاربرد طنزآمیز یا هر نوع تغییر و دخل و تصرفی با در سبک و سیاق و با هر قصد و منظور استهزا تلقی شود، پس حساب بسیاری از علما و متدینین و عرفا پاک است!»

رفیع در سایه همین آشنایی نزدیک با حساسیت های فکری و سیاسی جامعه پس از انقلاب توانست وارد مسائل و مناقشات فکری و سیاسی نیز بشود. مثلاً مطلب توبه را در تاریخ ۲ آذر ۶۷ نوشت که در آن این جمله از آیت‌الله خلخالی را به نقل از صفحه اول در روزنامه رسالت دستمایه طنز کرده هاست: «اگر آمریکا آمد توبه کرد و برای ما ثابت شد که دیگر این آمریکا، آن آمریکای چند سال قبل نیست، اشکال برای روابط هم نیست.» آقا جمال در زیرش می نویسد: «فعلاً از همان دور هم که توبه کند، ما قبول داریم! احتیاج به آمدن نیست! همان مش فارلین که آمد، برای هفت پشتمان بس است!»

همچنین رفیع با شناخت دقیق از حساسیت ها وارد محدوده ممنوعه مسائل اعتقادی و فکری نیز می شود. برای نمونه در تاریخ ۴ بهمن ۶۷ از قول ولد عباسقلی خان در روزنامه کیهان می نویسد: «آقایان و خانم ها! بزر گان و مسئولان! ملاحظه بفرمایید. اولاً! حضرت آدم (ع) علاوه بر آن که حضرت آدم بود، بنا به قول مشهور پیغمبر هم بود. معصوم هم بود. ثانیاً دینش و مسائل دینش را که آن موقع مثل حالا این قدر زیاد نبود مستقیماً و مختصر و مفید از خود خدا می گرفت. اقوال مختلف و اختلاف نظر هم نبود. شیعه و سنی و... و جناح و خط و تحلیل هم نبود! ثالثاً خداوند تمامی نیازهای مادی و معنوی آدم را رفع کرده، هم مشکل ازدواج و تأهلش را حلش نموده بود! هم

مشکل مسکن (آن هم مسکن ویلایی) را! هم مشکل اشتغال و اوقات فراغت را! و هم همه مشکلات را، خیلی هم راحت بدون دفترچه بسیج، بدون ستاد توزیع جهیز یه دولت! بدون وثیقه ها و اجاره های کمرشکن، بدون تورم و گرانی و استقراض و بازار آزاد و بدون هیچ چی. رابعاً شیطان هم در آن موقع مبتدی بود! تازه داشت دوره طرح کاد را می گذراند! مثل حالا تکنولوژی شیطنت پیشرفت نکرده بود و با پنجاه زبان رادیویی و ویدئویی و شرقی و غربی و عجمی صحبت نمی کرد!... روشن شد؟... با همه این ها خداوند یک ممنوع بیشتر برای ایشان قرار نداده بود و مثل آخرالزمان دایره ممنوعات توسعه و تکامل پیدا نکرده بود. مع ذلک... بله، بقیه اش را خودتان می دانید. اسمش ترک اولی بود یا چیز دیگری بود ما مخالفتی نداریم، ولی هرچه بود منجر شد به تبعید و هبوط و اخراج و بازخرید...!

علی هذا انصاف هم خوب چیزی است. بنده نمی گویم با فساد و گناه مبارزه نکنیم! غلط می کنم بگویم! بنده می گویم در قضیه جوان ها و نوجوان ها و مسائل اجتماعی و اخلاقی و امثال آن ها از خدا و پیغمبر جلوتر نزنیم! از قدیم گفته اند به قدری که خرج کرده باشی آش می خوری! و یک سوزن به خودت بزن، یک جوالدوز به دیگران! و...»

ارائه این گونه آثار از سوی او و از آن جهت مهم است که به یاری پا گرفتن، رشد و گسترش جریانی از طنز پس از انقلاب می آید که با فراتر رفتن از مسائل خرد اجتماعی، از دغدغه های کلان تر جامعه می گوید و حاشیه امنی را برای جریان طنز ایجاد می کند، امری که در طنز به محاق رفته سال های ابتدای دهه ۶۰ به نظر ناممکن می نمود. به یاد بیاوریم نقش او را در شکل گیری ستون «دو کلمه حرف حساب» نوشته کیومرث صابری فومنی (گل آقا) در روزنامه اطلاعات؛ ستونی که در طنز پس از انقلاب جریان‌ساز شد. جلال رفیع در گفتگویی در این باره گفته است:

«چون من مسئول شورای سردبیری (روزنامه اطلاعات) بودم و مرحوم صابری را از آن زمان که طنز می نوشت می شناختم، اصرار داشتم ستون طنزی را در اطلاعات راه بیندازد، اما او می گفت اوضاع جامعه به دلیل ترورها و جنگ و فضایی که تروریست ها راه انداخته بودند، برای طنزنویسی مساعد نیست. بالاخره قبول کرد و آن راه افتاد...»

رفیع از همان سال های ابتدای انقلاب، جسته و گریخته آثار طنزی بیشتر در ارتباط با مسائل سیاسی در این دو روزنامه نوشت و گاه نیز به قول خودش: «جدی‌نویسی مخلوط با طنز» داشت. بعدها در تشریفات گل آقا نیز آثار طنزآمیزی از او منتشر شد. ولی هیچگاه مجال حضور مستمر در عرصه طنز را نیافت. با این حال در آثار جدی او نیز رگه های روشنی از طنز یافت می شود و طنز یکی از وجوه نگارشی و سبکی اوست.

جلال رفیع شیرین می نویسد، طنزش از پرخاش، ستیز و تندی دور است، با شیرینی نیشی می زند، نقدی می کند و می رود. طنزش از نظر نوع برخورد با موضوعات، از جنس طنز گل آقایی است، همان که مرحوم صابری آن را به چاقوی جراحی تشبیه می کرد که نقش اصلاح گرانه دارد و آن را در برابر چاقوی قصابی (که هدف زدن و کشتن دارد) قرار می داد. رفیع که با ادبیات نو و کلاسیک فارسی آشناست و در ارائه اثر به ارزش های هنری آن توجه می کند و به طنز به منزله اثری ادبی می نگرد. این است که در آثارش از ظرفیت های ادبی زبان فارسی استفاده می کند و به طنزهایش ارزش ادبی می دهد. او به نظم و به نثر می نویسد؛ در نثر از قالب های نثر امروزی و کلاسیک بهره می جوید و در نظم نیز از قالب های مختلف شعری استفاده می کند. طنزهای او پر از بازی های زبانی و طنز واژگانی و عباراتی است که از طریق بازی با متون ادبی فارسی، متون مذهبی و با زبان مردم حاصل می شود. می توان مهم ترین ویژگی سبکی او را همین بازی های زبانی دانست. در این میان مهم ترین شگردهای او در طنز که به آثارش از نظر سبکی تشخص می بخشد، ساختن عبارات، واژه ها و ابیات عربی و فارسی مخلوط، دستکاری در اشعار، غلط نویسی تعمدی و آفرینش معانی جدید برای واژه هاست. گاه در پاسخ به اینکه کالاها را مردم و بخش خصوصی با کدام ارز وارد کنند؟ «ارز معذرت!» را کارساز می داند (با اجازه، ۱۳ آذر ۱۳۶۷) و گاه مطالب را با «زیاده ارزی نیست» به پایان می برد. در این میان تغییر شوخ طبعانه متون دینی برای افزایش فضای طنز از ویژگی های مهم و منحصر به فرد قلم اوست.

مضمون آثار طنز رفیع متنوع و گسترده است. او در نوشته های ستون «با اجازه» و دیگر طنزهایی که جسته و گریخته از او در کیهان، اطلاعات، گل آقا و فضای مجازی منتشر شده است، به ابعاد گوناگون زندگی فردی، اجتماعی و مسائل روزپرداخته است. با این حال او هنگام طرح مسائل روزمره هم در سطح نمی ماند. سابقه، صبغه و موقعیت او در عرصه سیاست و فرهنگ به زاویه نگاه و مضامین آثارش عمق می بخشد. حتی هنگام انتقاد از فرهنگ و رفتار ترافیکی مردم، از عالم سیاست غافل نمی شود. در بخشی از مطلب: «در باب فرهنگ و رفتار ترافیکی» در نقد فرهنگ رانندگی جامعه، «آیین نامه جدید رانندگی!» می نویسد و در بخشی از آن می گوید:

«بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آزمایش بد از بدترند
چو عضوی به درد آورد روز گار
جهنم(!) دگر عضوها را چه کار؟
تو کز محنت دیگران بی غمی
بیا تا ببینم تو هم آدمی؟!

جلوتر بودن در مسیر هیچ فضیلتی نیست و هیچ حق تقدمی برای هیچکس به وجود نمی آورد. «ملاک» خود شمایید. «پلاک» هم همینطور. اگر جلوتر بودید، حق با شما است چون جلوترید. اگر عقب بودید، باز هم شمایید که باید جلو بیفتید. چون شما هرجا باشید، جلو هم همان جا است. دیگری غلط می کند اعتراض کند. به اعتراض راننده های عقب افتاده اصلاً التفات نفرمایید (در ترافیک اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حزبی هم این قاعده را فراموش نکنید).»

او از قالب های مختلف برای طنزآفرینی و ایجاد غافلگیری در طنز استفاده می کند. در شعر طنز، نظیرسازی اشعار معروف ادب فارسی در آثار او بسامد بالایی دارد. از معروف ترین اشعار طنزآمیز او، «ترافیکنامه» است که نظیره‌ای بر شاهنامه فردوسی است.

رفیع در مصاحبه‌ای طنز گل آقا را «حلقه وصل بین مسئولان و مخاطبان» دانست و گفت:

«صابری سعی می کرد با نگاهی ملی از ورای تشکل ها و گروه بندی ها به قضایا نگاه کند و تلاش می کرد این گسل های طبیعی یا مصنوعی ایجاد شده بین بخش های مختلف جامعه را طوری مرمت کند که گسل ها مجدداً در جهت تفرقه و رودررویی و خشونت فعال نشوند. صابری روی این گسل ها و مرزبندی ها حرکت می کرد. او به کل جامعه ما به چشم یک اندام ارگانیک نگاه می کرد و ویژگی حرکت سیاسی و اجتماعی او در طنز و غیره همین بود که هر دو وجه این گسل را نگه دارد و به هم پیوند دهد. به جایی رسید که احساس کرد بیشتر از این نمی تواند و ممکن نیست... یا با یکی از دو طرف یا با هردو به سوء تفاهم شدید خواهد رسید.

این گفته رفیع زبان حال جریانی از طنز معاصر است که از قلم اصلاحگرش در برخورد با مسائل جامعه دیگر کاری ساخته نبود و نمی توانست در انتقاد از حاکمیت زبان مردم باشد و هر دو بخش را با خود نگه دارد. با این حال به نظرم طنز در طی زمان سیر خودش را برای بازگویی مسائل جامعه می یابد. در این میان درنگ بر آثاری که در سخت ترین شرایط راه را برای حرکت طنز هموار کردند ضروری است. آثار رفیع می تواند یاری بخش کسانی باشد که به دنبال یافتن راه ها و قالب هایی برای پیوند دادن قلمشان با مسائل مردم و جامعه در قالب طنزند و دغدغه نگاه به طنز به منزله اثری ادبی را دارند.


صدر: آقا جلال باعث شد در سال های ابتدای دهه ۶۰ ستون «دو کلمه حرف حساب» نوشته کیومرث صابری فومنی در روزنامه اطلاعات چاپ شود و طنز از محاق آن سال ها بیرون آید

## اصغری: جلال، قلم را شمشیر و نردبان نکرد

در ادامه محمد اصغری، مدیر مسؤول اسبق روزنامه کیهان و وزیر اسبق دادگستری به سخنانی درباره جلال رفیع پرداخت و چنین گفت: از دکتر صالحی و همکاران روزنامه اطلاعات تشکر می کنم که چنین جلسه‌ای را برگزار کردند. قدردانی از فضیلت های جلال، وقت زیادی می خواهد:

من چه گویم یک رگم هوشیار نیست / شرح آن یاری که او را یار نیست / خوش تر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران

دلم می خواست تمام وقت در اختیار آقا جلال باشد. نکوداشت جلال، نکوداشت فضیلت هاست؛ نکوداشت تقوا، بزرگواری، فروتنی، قلم و دانش است. جلال ذخیره‌ای از این نیم قرن است. بیش از ۵۰ سال است که من با جلال رفیع، دوست، برادر و آشنا هستم؛ از همان سال هایی که در دانشکده حقوق بودیم و از همان آشنایی نخست، تا عمق ذهن من نفوذ کرد. من این ۵۰ سال دوستی را موهبت می دانم و خدا را شکر می کنم که این دوستی سال به سال رو به تزاید بوده است. همین دوستی را جلال با آقای دعایی داشت.

در این سال ها جلال یک سفره گسترده بود که هر کسی توانسته از آن استفاده کند و از نظر من او موهبت خدایی است؛ یک شخصیت چند ساحتی که به قول دکتر صالحی، ساحت های گوناگون و گاه ناهمگون دارد و این عجیب است؛ جلالِ اهل قلم، جلالِ طنزپرداز، جلالِ نویسنده، جلالِ مبارز، جلالِ زندان دیده، جلالِ رنج برده، جلالی که از خانواده هنرمندی برآمده. در این ۵۰ سال دوستی، ذره‌ای ریا و تظاهر در او ندیدم.

چطور می شود که زمانه جلال را می پرورد؟ آدمی که در زندان، در میدان و در مبارزه است ولی طناز است، اهل قلم، تقوی و بی اعتنایی به مال دنیاست و موسیقی و فلسفه را می شناسد. او می گوید در زندان، در دیگری به رویم گشوده شد و علوم حوزوی را آنجا از استادان دست اولی چون آیت‌الله منتظری، آیت‌الله گرامی و... آموختم.

جلال به مال و منال و پست و مقام دنیا بی اعتناست. خدا همه چیز را به او داده. در روزنامه کیهان از او خواهش کردم ستون «با اجازه» را راه بیندازد و او گفت به شرطی که در تقابل با گل آقا نباشد. این فروتنی گاهی سد راه هنر جلال می شد و او فداکاری می کرد. او واقعاً کم نظیر است.

تقوای فرهنگی و سیاسی و حیاتی جلال، فصولی است که می شود روزها درباره اش حرف زد. او هزاران صفحه نوشته ولی نه قلم را شمشیری کرده که با آن تن و بدن دیگران را بلرزاند و نه نردبانی کرده که با آن به منافع شخصی و گروهی بپردازد. او عرصه فرهنگ را امنیتی و سیاسی نمی داند و انحصار فرهنگ در دست اندیشه‌ای خاص را ظلم تلقی می کند. پیشنهاد می کنم از آقای جلال رفیع بخواهیم تمامی خاطرات خود را از ابتدای تولد تا زمان فعلی بنویسد تا دیگران از این تجربیات استفاده کنند و در کنار آن، او تمامی این ۵۰ سال فعالیت را به صورت شفاهی نیز بیان کند.

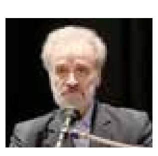
اصغری: تقوای فرهنگی و سیاسی و حیاتی جلال، فصولی است که می شود روزها درباره اش حرف زد

## حجتی کرمانی: رفیع آینه مردم ایران است

در ادامه حجت الاسلام و المسلمین محمدجواد حجتی کرمانی طی سخنانی گفت: در ابتدا درود می فرستم به روح مرحوم دعایی و برادر بزرگوار آقا جلال، زنده یاد محمدجواد رفیع نمونه ادب و اخلاق بود.

در ادامه با توجه به شناختی که از سابقه حشر و نشر با آقا جلال دارم، می توانم از قول مرحوم دعایی بگویم که جلال رفیع، آینه جامعه ماست؛ البته این محتوا، تأثرآور است.

آقا جلال چندی است که پناه برده به تربت حیدریه و زادگاهش. اما چرا؟

به یاد دارم یک بار در همان زمانی که آقا جلال کمتر می آمد دفتر و چیزی نمی نوشت، از آقای دعایی پرسیدم چه شده است این بلبل خوش الحان که جلوه سخنوری اش در هر محفلی، بسیار بود، دیگر چیزی نمی نویسد.

مرحوم دعایی پاسخ داد: ایشان یک حالت ناامیدی پیدا کرده است.

من بسیار متأسفم که به صراحت بگویم آقا جلال آینه ملت ناامید ایران است. انقلاب ما و آن وحدت بی نظیر ۵۷ ما زیر پای یک عده انقلابی نمای دروغ زن بدزبان فحاش تهمت زن هتاک له شد. ما چه روز گاری برای مردم درست کردیم؟ ما به خودمان رحم نکردیم، به انقلاب رحم نکردیم، به ۸ سال دفاع مقدس رحم نکردیم، به بزرگانمان رحم نکردیم.

الان هم می ترسم از این که در تقدیرات الهی این باشد که به خاطر ظلم هایی که به مردم کردیم، خدا این انقلاب را از ما بگیرد و اگر روزی چنین شود، قطعا ما چنین کردیم.

با این همه دوست دارم به آقا جلال رفیع و ملت ایران بگویم: عزیزان من! ناامید نباشید. دعا کنید همگی از خواب غفلت بیدار شویم و خداوند ما عمامه به سرها را هم هدایت کند.

پناه می برم به کلام خدا در سوره شوری که می گوید: وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ

و اوست خدایی که باران را پس از نومیدی خلق می فرستد و رحمت (و نعمت) خود را فراوان می گرداند و اوست خداوندگار محبوب الذات ستوده صفات.

حافظ خوش زبان هم می گوید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سرّ غیب
باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
هیچ راهی نیست، کان را نیست پایان، غم مخور

حجتی کرمانی: جلال رفیع، آینه جامعه ناامید ماست؛ البته این محتوا، تأثرآور است

## جلال رفیع: همه حرفها را تکذیب می کنم!

در بخش پایانی این مراسم جلال رفیع طی سخنانی گفت که بابت اینکه چند روزی زندان رفته ایم، مردم بدهکار ما نیستند و نباید کاری کنیم که دیگران فکر کنند به ما بدهکارند.

مشروح سخنان رفیع به شرح ذیل است:

مرحوم دکتر شریعتی ۳ جبهه زور و زر و تزویر را معرفی کرد ولی جبهه چهارم را از قلم انداخت که همان جبهه زِر است (زِر زیادی، زِر مفت). لذا امروز من نمی خواهم جزو این جبهه چهارم باشم.

به قدر کافی حرف هایی زده شد و وقت گذشت و من فقط چند کلمه می گویم شاید خستگی از تنتان بیرون برود.

من به دلایل مختلف با این نوع نکوداشت مخالف بودم و چند ماه پیش که به من اطلاع دادند، مرقومه‌ای نوشتم و برای دکتر صالحی فرستادم و دلایل خودم را به اطلاع وی رساندم که از میان آنها شاید یکی عدم لیاقت خود من بود و اینکه من «در حدش نیستم»؛ ولی آنها ظاهرا تصمیم گرفتند که «حد» را بر من جاری کنند. دلیل دوم آن بود که با این مصائبی که مردم به آن گرفتار هستند، این نوع نکوداشت ها شاید صورت خوشی نداشته باشد؛ به ویژه آنکه صحبت های زیادی در ستایش فرد ایراد شود و هیچ کس هم نقد نکند و می ترسم که از حد بگذرد و من مستوجب حد بشوم!

بر اساس واکنش اولیه، استنباطم این بود که دلایلم پذیرفته شده و با خیال راحت به پرستاری از مادر پرداختم ولی نگو که دلایل را نپذیرفته اند و کار خودشان را آغاز کرده اند.

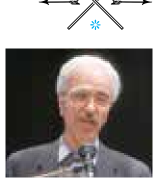
رفیع: از من می پرسند که چی شد به زندان افتادی؟ من جواب دادم: این زندان را خیلی به رخ من نکشید، ارزش این حرف ها را ندارد

بقیه در صفحه ۱۴